

گفت‌وگوی «جوان» با مشاور شهرداری در حوزه دسترس‌پذیری و مناسب‌سازی و مدیرعامل انجمن «برنا» درباره معلولیت

اگر من معلول توانستم شما هم حتماً می‌توانید

خانم دکتر خلیق درباره خودتان بگویید: اینکه شما از بدو تولد دچار معلولیت بودید یا بعدها در اثر حادثه معلول شدید؟

من ابتدا فردی کاملاً سالم بودم و به دلیل یک مسئله پزشکی دچار معلولیت شدم. شاید کنار آمدن با این موضوع برای کسی که از ابتدا با معلولیت به دنیا آمده آسان‌تر باشد، اما برای من که در ۱۵ سالگی - در اوج نوجوانی - فردی بسیار فعال بودم، سخت‌تر بود. از نظر درسی شاگرد ممتاز منطقه بودم، در قرآن‌ت قرآن نفر اول منطقه بودم و در مجموع زندگی بسیار پرتحرکی داشتم. اتفاقی که برای من افتاد، نقطه عطف بزرگی در زندگی‌ام بود. دو سال در انتظار مرگ بودم، چون پزشک گفته بود نهایتاً تا دو سال دیگر از دنیا می‌روم. در همان دوران، یک تصادف هم داشتم، قرار بود یک عمل ساده دیسک کمر انجام شود، اما من از اتاق عمل با قطع نخاع بیرون آمدم، با این حال آن دو سالی که فکر می‌کردم آخرین سال‌های زندگی‌ام است، برایم به فرصتی برای فکر کردن تبدیل شد. می‌توانم بگویم حتی یک لحظه هم باور نکردم که قرار است بمیرم. همیشه در درونم احساسی بود که می‌گفت من به زندگی برمی‌گردم، فقط شکل زندگی‌ام تغییر کرده، نه اصل آن.

چطور از حادثه معلولیت کنار آمدید؟

این دوران برای من بسیار سخت بود و برای خانواده‌ام، مخصوصاً مادرم، سخت‌تر. مادرم که حالا اسمانی شده، در آن روزها بیش از همه رنج کشید، اما من همیشه می‌گویم چون در یک خانواده مذهبی بزرگ شدم و همیشه نوعی ارتباط قلبی با خدا داشتم، مادام‌آز او می‌خواستم که راه را به من نشان بدهد. خودم نمی‌دانستم مسیر چیست، اما ایمان داشتم که او راه را روشن می‌کند. بعد از دو سال، دوباره به زندگی برگشتم. احساس کردم خدا به من می‌گوید می‌توانی ادامه بدهی، اما مسیرت سخت‌تر است. همان زمان در مقطع دوم دبیرستان بودم. درس خواندم، وارد ورزش شدم، قهرمان شدم، سال‌ها کار کردم و زندگی‌ام را از نو ساختم. وقتی تازه دچار معلولیت شده بودم، خانواده و فامیل به مادرم می‌گفتند: «تو باید بار او را به دوش بکشی». اما من کاری کردم که برعکس شود، من بودم که خانواده‌ام و مادرم را حمایت کردم. همیشه باور داشتم وقتی خدا راه را نشان می‌دهد، تو به او اعتماد کنی، می‌توانی ادامه بدهی.

خیلی وقت‌ها فکر می‌کنیم در چنین مواردی حمایت خانواده‌ها و به خصوص وضعیت اقتصادی آنها در موفقیت و زندگی عادی برای فرد معلول اثرگذار است. تجربه شما در این زمینه چیست؟

من کاملاً برعکسش را دیدم‌ام. اگر زندگی دانشمندان، فیلسوفان و افراد بزرگ دنیا را بررسی کنید، بسیاری از آنها از خانواده‌های فقیر یا کم‌برخوردار آمده‌اند. این موضوع واقعاً حقیقت دارد. خانواده من حتی اجازه نمی‌دادند وارد جامعه شوم، چون نگران بودند و اطلاعات کافی درباره معلولیت نداشتند. فکر می‌کردن‌اگر از خانه بیرون بروم، حتماً آسیب می‌بینم یا اتفاق بدی برایم می‌افتد، به همین دلیل هیچ حمایتی از من نشد، حتی از نظر مالی. از ۱۸ سالگی تا امروز، حتی یک ریال از خانواده‌ام نگرفته‌ام، حتی چیزهایی که حقم بوده را هم دریافت نکردم. فقط به این دلیل که می‌خواستم به خودم ثابت کنم می‌توانم روی پای خودم بایستم. به نظر من، خانواده همیشه نمی‌تواند انسان را بالا ببرد. گاهی انسان باید خودش برخیزد، خودش بجنگد و خودش مسیرش را بسازد.

یعنی نقش همراهی خانواده را در این مسیر قبول ندارید؟

همراهی خانواده می‌تواند یک تسهیل‌گر بزرگ باشد، مثل یک کاتالیزور که کمک می‌کند سریع‌تر به خواسته‌های ما برسی، اما اگر ما نباشد، باز هم می‌شود ادامه داد. مهم این است که خودت را باور و احساس کنی می‌توانی. سخت است، اما شدنی است.

شمار رئیس هیئت‌مدیره و مدیرعامل انجمن برنا هم هستید، این انجمن چه فعالیت‌هایی دارد؟

در کنار فعالیت‌های علمی، در حوزه کاری شهرداری نیز مشغول هستیم. به عنوان فردی که در حوزه دسترسی‌پذیری فعالیت می‌کند، سال‌هاست در زمینه شهر دوستدار معلولان کار می‌کنم. علاوه بر این، یک انجمن مردم‌نهاد هم دارم که حدود ۲ هزار و ۵۰۰ عضو دارد. پروژه فعال دارد. اعضای این انجمن شامل افراد دارای معلولیت، زنان سرپرست خانوار و سالمندان تنها هستند؛ اقشاری که معمولاً کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند. این انجمن در حوزه توانمندسازی فعالیت می‌کند. بسیاری از این عزیزان تنها به یک مشاوره، یک همراهی یا حتی یک تلنگر امید نیاز دارند تا مسیر خود را پیدا کنند. ما به‌ویژه در زمینه ایجاد نشاط اجتماعی فعالیت‌های گسترده‌ای انجام می‌دهیم. سال‌هاست احساس می‌کنم جامعه ما از شادی و نشاط فاصله گرفته و اگر بتوانیم این حس را به خانواده‌ها برگردانیم، بسیاری از مشکلات قابل حل خواهد بود، حتی باور دارم افرادی که شادتر هستند، توان بیشتری برای کنار آمدن با مشکلات دارند. در مقابل، کسانی که دچار افسردگی یا مشکلات روحی می‌شوند و با شادی نمی‌کنند، معمولاً با کوچک‌ترین مسئله هم چند برابر درگیر می‌شوند. خوشبختانه با کمک مشاورانی که در کنار ما هستند، ارتباط مستمری با این عزیزان برقرار می‌کنیم. برنامه‌های تفریحی متعددی داریم که همیشه با استقبال روبه‌رو می‌شود. در لایه‌ای این برنامه‌ها، آموزش‌هایی هم ارائه می‌دهیم. هر چند آموزش مستقیم همیشه اثرگذاری فوری ندارد، اما در مجموع در این حوزه فعال هستیم. خدا را شکر می‌کنم که بسیاری از افراد پس از دریافت خدمات، خودشان دوستان‌شان را که مشکلات مشابهی دارند به ما معرفی می‌کنند. در حال حاضر حدود ۳ هزار و ۵۰۰ خانواده

گفت‌وگو زهرا چذری

فقط چند ثانیه، این مرز باریکی است که میان سلامت و معلولیت وجود دارد. کافی است تصور کنید از فردا نمی‌توانید راه بروید یا ببینید دستی برای انجام کارهای شخصی و روزمره ندارید. قطع به یقین زندگی با چنین محدودیت‌هایی متوجه خواهید شد معلولیت نه محدودیت است و نه ناتوانی، فقط نگاه به زندگی از زاویه‌ای دیگر است. دکتر محبوبه خلیق یکی از همین زنانی است که اگر چه به دلیل اشتباه پزشکی در نوجوانی باهایش را از دست داده و سال‌هاست ویلچر نشین شده اما آنقدر قدرتمند بوده که امروز نه فقط از پس زندگی خودش برآمده بلکه برای بسیاری دیگر از افراد معلول الهام‌بخش شده است. او عضو هیئت علمی دانشگاه، رئیس هیئت‌مدیره و مدیرعامل انجمن «برنا»، مشاور شهرداری در حوزه دسترس‌پذیری و مناسب‌سازی و فعال ورزشی و اجتماعی در حوزه‌های مختلف است. پای صحبت‌های این بانوی توانمند نشستیم تا دنیا را از زاویه نگاه او ببینیم.

تحت پوشش داریم. ثبت‌نام همچنان باز است و عزیزان با ما تماس می‌گیرند و مشکلات‌شان را مطرح می‌کنند. اگر احساس کنیم مشکل آنها در حوزه کاری ما قرار می‌گیرد و می‌توانیم کمکی ارائه دهیم، حتماً در خدمت‌شان هستیم. شما چگونه امور روزانه خودتان را مدیریت می‌کنید؟

من تمام کارهای خانه را خودم انجام می‌دهم؛ از بهمانداری و غذا درست کردن گرفته تا رانندگی و کارهای روزمره. شاید برای شما انجام یک کار یک ساعت طول بکشد، اما برای من سه ساعت زمان ببر، مهم این نیست که چقدر طول می‌کشد، مهم این است که انجامش می‌دهم. به نظر من هیچ کاری نشدنی نیست.

آیا زن بودن محدودیت‌های ناشی از معلول بودن را تشدید می‌کند؟

زن بودن همیشه با محدودیت‌هایی همراه بوده و وقتی این موضوع با معلولیت هم ترکیب می‌شود، سختی‌ها چندبرابر می‌شود. خیلی جاها فقط به خاطر اینکه یک خانم دارای معلولیت بودم، نگاه‌های متفاوتی می‌دیدم، مثلاً وقتی می‌خواستم به دانشگاه بروم یا سوار ماشین شوم، نیاز به کمک داشتم، اما دلم نمی‌خواست هیچ آقایی به من کمک کند. این موضوع برایم چالش برانگیز بود. اما مثل تمام مسائلی که برای زنان وجود دارد، ما هم با تبعیض‌ها و مشکلات زیادی روبه‌رو هستیم. یک خاطره برای‌تان بگویم: یک بار با سختی زیاد خودم را به نمایشگاه بین‌المللی کتاب رساندم. اولین جمله‌ای که شنیدم این بود: «تو با این شرایط چرا آمدی نمایشگاه؟» این حرف برایم خیلی سنگین بود. باید خودم را ثابت می‌کردم؛ ثابت می‌کردم که حق دارم در جامعه حضور داشته باشم، حق دارم دیده شوم و حق دارم زندگی کنم. به عنوان یک زن، گاهی وقتی در جمع مورد توجه یا قضاوت قرار می‌گیرم، خجالت می‌کشیدم اما همان‌جا به خودم گفتم: چرا من نباید به نمایشگاه کتاب بیایم؟ این حق من است. من هم مثل هر فرد دیگری حق دارم کتاب‌های جدید را ببینم و از فضای فرهنگی لذت ببرم. مشکلات زنان در کشور ما کم نیست، اما به نظر من این سختی‌ها نباید باعث شود از پایشتم. ازدواج کردن، دانشگاه رفتن، سوار تاکسی و اتوبوس شدن، بدون اینکه امکانات خاصی داشته باشم، اما با وجود همه این سختی‌ها، وقتی به هدفم رسیدم، لذت‌ش چند برابر بود. خیلی از دوستانم دکتر دارند، دانشگاه درس می‌دهند، اما لذتی که من از موفقیت‌هایم می‌برم چیز دیگری است، چون برای من هر روز - و حتی هر ثانیه سخت بود. وقتی به سختی غلبه

نمای نزدیک



همانطور که می‌دانید فاصله بین سلامتی و معلولیت فقط چند ثانیه است. به عنوان خانمی که توانستید با معلولیت و آسیب جسمی کنار بیایید، به کسانی که ممکن است دچار همین مشکل شده باشند چه توصیه‌هایی دارید؟

همیشه در سخنرانی‌هایم می‌گویم: اول خودتان را جای فردی بگذارید که ممکن است معلول شود. اگر خدای نکرده خودتان دچار معلولیت می‌شید، چه انتظاری از جامعه داشتید؟ من به عنوان یک فرد دارای معلولیت، بزرگ‌ترین توقع از جامعه این است که من را باور کنند. خودم را ببینند، نه ویلچرم را. اگر این اتفاق بیفتد، خیلی چیزهای زیبا در جامعه رخ می‌دهد. از طرف دیگر، باید خودم‌سان را برای هر چیزی آماده کنیم. در دوران سلامتی باید جسم و روح‌مان را قوی نگه داریم. همان‌طور که می‌گویند: باید امید، تلاش، آماجگی و واقع‌بینی را کنار هم داشته باشیم. به نظر من مهم‌ترین اصل زندگی همین است؛ آماجگی برای هر شرایطی و ادامه دادن مسیر، با قدرت و ایمان. اگر خدای نکرده قرار باشد اتفاقی بیفتد، آن لحظه است که انسان با تمام وجودش بیدار می‌شود. خیلی‌ها هستند که با کوچک‌ترین معلولیت، خودشان را خائف‌نشین می‌کنند. می‌پرسم چرا؟ می‌گویند: «بایم موقع راه رفتن کمی می‌کشد»، اما این نباید دلیل کنار کشیدن باشد. قدرتی که خدا در وجود ما گذاشته، بسیار بیشتر از چیزی است که استفاده می‌کنیم. ما شاید یک‌هزارم توانایی‌هایی را که خداوند به ما داده به کار می‌گیریم، اما وقتی انسان در شرایط سخت قرار می‌گیرد، تازه شروع می‌کند به کشف خودش؛ می‌بیند می‌تواند غذا را عالی درست کند، می‌تواند زیبا صحبت کند، می‌تواند آواز بخواند، می‌تواند خلق کند. اینها همیشه در وجود ما بوده، فقط فراموش‌شان کرده‌ایم. سختی‌ها این توانایی‌ها را از اعماق وجودمان بیرون می‌کشند. در کنار اینها، کار فرهنگی بسیار مهم است. من زمانی که برای مسابقات به کره جنوبی رفته بودم، دیدم تمام کودکان پیش‌دستانی را آورده بودند تا با ما معلولان آشنا شوند، با ما عکس بگیرند، کنار ما باشند. اما در کشور خودمان هنوز بعد از سال‌ها خیلی از بچه‌ها وقتی ویلچر ما را می‌بینند، می‌ترسند و به آغوش مادرشان پناه می‌برند. در چنین لحظه‌هایی مادر باید آگاه باشد و توضیح دهد، اما متأسفانه هنوز مادرانی هستند که به بچه‌شان می‌گویند: «نگاه نکن عزیزم، به این خانم نگاه نکن». این نگاه اشتباه است. چرا نباید نگاه کند؟ چرا نباید یاد بگیرد؟ کره جنوبی این کار را می‌کند، چون می‌دانند این بچه‌ها آینده‌ساز کشورند. فردا ممکن است وکیل شوند، وزیر شوند، مدیر شهری شوند. باید از کودکی معلول را ببینند، بشناسند، کنار او باشند. در حالی که در کشور ما هنوز مهدکودک‌هایی هستند که کودک معلول را نمی‌پذیرند و می‌گویند: «بچه‌ها رو حیثیت‌شان آسیب می‌بیند». در صورتی که دنیا، دنیای کل‌هم زندگی کردن است. اگر بچه از پیش‌دستانی با من دوست شود، اگر روزی خودش هم دچار مشکلی شد، آن را طبیعی‌تر می‌پذیرد. من دوستی داشتم که معلول بود و بسیار موفق، اما هنوز هم متأسفانه نگاه‌های متفاوت و نادرست وجود دارد. انگار کسی که رنگ پوشش فرق دارد یا موهایش متفاوت است با معلولیت دارد، «دیگری» محسوب می‌شود. اینها همه به نبود آموزش و فرهنگ‌سازی برمی‌گردد.



می‌تواند بسیاری از مشکلات را حل کند. الان شهرداری هزینه‌های زیادی می‌کند، اما کافی نیست. بخشی از مشکل این است که سازمان‌ها و نهادهای مختلف باهم هماهنگ نیستند. من به عنوان مشاور شهرداری این را از نزدیک می‌بینم و همین باعث می‌شود مشکلات هیچ‌وقت ریشه‌ای حل نشود. مثلاً ما یک بار برای همیشه می‌توانیم مسئله فاضلاب را حل کنیم یا یک بار برای همیشه فیبر نوری را درست کنیم، اما بارها شده جلوی خانه‌ها را می‌کنند، پیاده‌رو و خیابان را خراب می‌کنند، بعد دوباره می‌گویند باید فیبر بکشیم. این چرخه مدام تکرار می‌شود، چون مدیریت واحد شهری وجود ندارد.

شما فعالیت ورزشی حرفه‌ای هم دارید. چقدر ورزش را در موفقیت افراد به خصوص خانم‌های معلول مؤثر می‌دانید؟

من تا ۲۲-۲۳ سالگی اصلاً با ورزش آشنا نبودم. کار می‌کردم تا بتوانم درس بخوانم. همیشه فکر می‌کردم باید درس بخوانم تا خودم را ثابت کنم. شغل خوبی پیدا کردم و زندگی ایده‌آلی بسازم. حدود ۲۱ ساله بودم که یکی از دوستانم که در حوزه ورزش فعالیت می‌کرد، گفت مسابقات قهرمانی کشور در شهر سمنان برگزار می‌شود و یکی از اعضای تیم ملی بیمار شده. به من زنگ زدند و گفتند: «تیم کامل نیست، تو بیا. هم سفر می‌کنی، هم خوش می‌گذره.» من هم فقط برای تفریح رفتم، اما چیزی که خودم نمی‌دانستم این بود که سال‌ها ویلچر زدن در خیابان‌های ناهموار تهران - برای رفتن به کتابخانه، دانشگاه و محل کار - ناخوابسته من را به یک ورزشکار حرفه‌ای تبدیل کرده بود. وقتی آنجا کلاس‌بندی شدم و گفتند استارت بزن، جلوتر از همه حرکت کردم، چون ویلچر خودم قدیمی و نامناسب بود و خیابان‌های تهران هم ناهموار، اما همان سختی‌ها باعث شده بود قدرت و مهارت بیشتری پیدا کنم. وقتی وارد پیست شدم و ویلچر ورزشی مناسب زیر دستم قرار گرفت، تازه فهمیدم چه توانایی‌ای دارم. قرار بود ۴۰۰ متر بروم، اما ۸۰۰ متر رفتم، بعد هزار و ۲۰۰ متر. آنقدر خوب بودم که همان‌جا چند مدال طلا گرفتم. حتی داوران باور نمی‌کردند کسی که تا دیروز اصلاً ورزش حرفه‌ای را نمی‌شناخته، چنین رکوردی بزند. می‌گفتند: «فکراندار! این خانم از قبل ورزشکار نبوده، اما واقعیت این بود که خودم هم نمی‌دانستم ورزشکارم. از همان‌جا مسیرم عوض شد و ادامه پیدا کرد. ادامه دادم و ورزش شد یکی از برنامه‌های اصلی هفتگی من. بدنسازی را جدی دنبال کردم و بعد با ورزش تیراندازی آشنا شدم. خیلی زود فهمیدم عاشق تیراندازی هستم، نه دوومیدانی، شب‌ها خواب سبیل می‌دیدم؛ خواب می‌دیدم که در فینال هستم و نقطه وسط هدف را می‌زنم. هشت سال قهرمان کشور در رشته تیراندازی با تفنگ بودم. بعد از آن بیشتر در جلسات کمیته پارالمپیک شرکت می‌کردم، اما خودم هیچ وقت ورزش را کنار نگذاشتم. هنوز هم بدنسازی می‌کنم تا سر حال بمانم و بتوانم مسیرم را ادامه دهم. ورزش واقعاً کمک می‌کند، وقتی ورزش می‌کنی، مشکلات را کمتر حس می‌کنی و روحیه‌ات قوی‌تر می‌شود. اینها شروع مسیر ورزشی من بود، اما مهم‌تر از ورزش، توانمندی درونی است. اینکه یادگیری با شرایط کنار بیایی و خودت را توانمند کنی.

یکی از کارهای من این است که در دانشگاه‌های مختلف سخنرانی انگیزشی برگزار می‌کنم. همیشه به دانشجویها می‌گویم: اگر من توانستم، چرا شما هم نمی‌توانستید؟ چرا شما هم نمی‌توانستید؟

سالم هستید می‌گویید نمی‌شود؟ آنها فکر می‌کنند باید می‌توانستند، اما من برای خرید یک خودکار فراهم باشم، اما من برای خرید یک خودکار یا یک دفتر باید کار می‌کردم. با عشق کار می‌کردم، چون نمی‌خواستم باری روی دوش خانواده باشم، می‌خواستم بار باشم



و حتی اینکه درباره ازدواج معلولان باید فرهنگ‌سازی شود؛ اینکه یک خانم یا آقای معلول هم حق دارد همسر داشته باشد و حتی پدر یا مادر شود!

در موضوع ازدواج، متأسفانه هنوز نگاه‌های اشتباه زیادی وجود دارد. بسیاری از افراد دارای معلولیت حتی به مرحله خواستگاری هم نمی‌رسند، چون جامعه به گونه‌ای القا کرده که اگر بعد از ازدواج مشکلی پیش بیاید، مقصر همیشه فرد دارای معلولیت است. چن زن باشد، چه مرد، در حالی که این نگاه کاملاً غلط است. خیلی از آقایان کاملاً سالم هستند اما مشکلات جدی در زندگی مشترک دارند. همان مشکلاتی که یک فرد دارای معلولیت هم ممکن است داشته باشد. فقط باید بیشتر به او نسبت داده می‌شود. الان هم بسیاری از زنان دارای معلولیت ازدواج می‌کنند، اما باز هم خانواده‌ها در بسیاری از موارد مشکلات را به گردن معلولیت می‌اندازند. این نگاه نادرست باید اصلاح شود و این کار فقط با آگاهی و فرهنگ‌سازی ممکن است. من همیشه می‌گویم صدا و سیما باید از ما استفاده کند. من خودم کارشناس تلویزیون هستم، اما معمولاً در جلسات پشت‌صحنه صحبت می‌کنم. در حالی که برنامه‌هایی که حضور دارم، واقعاً تأثیرگذار است. در فیلم‌ها و سریال‌ها باید از افراد دارای معلولیت استفاده کرد. ۷۰ سال پیش در آمریکا سریال «ایرون ساید» پخش شد؛ شخصیت اصلی یک وکیل روی ویلچر بود و هیچ‌کس به خاطر ویلچرش او را دست‌کم نمی‌گرفت. اما امروز در بسیاری از سریال‌های ما، هر کس کار زشتی انجام می‌دهد یا هر کس فقیر است، روی ویلچر نشان داده می‌شود، انگار معلولیت «عقوبت» است یا نشانه ضعف. در حالی که چرا نباید تصور کنیم یک فرد دارای معلولیت می‌تواند ماشین عالی داشته باشد، خانه لوکس داشته باشد، بیزینس‌های موفق داشته باشد؟ چرا نباید او را در نقش‌های مثبت و قدرتمند ببینیم؟ دوستانی مثل آقای فیروز با حاج‌آقا موسوی نمونه‌های واقعی موفقیت هستند. اینها باید در رسانه دیده شوند. بچه‌ها باید در سریال‌ها شخصیت‌های دارای معلولیت را ببینند، همان‌طور که یک کودک زیبا در سریال بازی می‌کند. یک کودک دارای معلولیت هم باید حضور داشته باشد. وقتی کودک در تلویزیون ببیند که یک فرد دارای معلولیت باهوش، با استعداد، با استعداد طبیعی از جامعه‌است، دیگر در حالی که یک قدم مهم‌است، حتی اگر کاری هم در همان لحظه انجام ندهند، همین شنیدن می‌تواند جرقه‌ای باشد برای یک تغییر.

به نظر می‌رسد، ما نیاز داریم در سطح دولتمردان هم افراد دارای معلولیت حضور داشته باشند. چه اشکالی دارد یک وزیر، یک معاون وزیر یا حتی سخنگوی دولت از میان افراد دارای معلولیت باشد. اینطور نیست؟

واقعیت این است که بسیاری از ما بدون امکانات ویژه، بدون تیم رسانه‌ای و بدون مشاور، توانایی پاسخگویی و تحلیل داریم. در حالی که برخی مسئولان دولتی هر جمله‌ای که می‌خواهند بگویند، چندین مشاور و کارشناس دارند. من می‌خواهم بگویم حضور افراد دارای معلولیت در فضای عمومی و مدیریتی یک نیاز فرهنگی است. معلولیت نباید فقط در قالب «موفقیت‌های عجیب» دیده شود. بسیاری از ما زندگی عادی داریم، کار می‌کنیم، درس می‌دهیم، ورزش می‌کنیم و در جامعه نقش داریم. همین حضور عادی باید دیده شود تا نگاه جامعه تغییر کند. درست است که گاهی حرف‌های ناخوشایند شنیده می‌شود، اما اگر دیده نشویم، هیچ وقت فرهنگ‌سازی اتفاق نمی‌افتد.